

منابع سازنده فرهنگ منطقه حجاز پیش از بعثت (طبیعت و ارتباطات میان فرهنگی)

غلامرضا پرهیزکار*

چکیده

این پژوهش در پی شناخت وضعیت فرهنگی منطقه حجاز پیش از بعثت پیامبر ﷺ از زاویه شناخت منابع سازنده آن است. راهبرد روش شناختی برای دستیابی به منابع، مراجعه به آثار مورخان و شناسایی منابع اثرگذار بر فرهنگ پیش از بعثت و سپس تحلیل مفهومی یا کارکردی این منابع با توجه به اسناد تاریخی موجود برای دستیابی به سازوکار عمل این منابع است. حاصل این پژوهش دستیابی به چند منبع مهم و مؤثر در ساخت فرهنگ پیش از بعثت است. دو مورد آن، یعنی طبیعت و ارتباطات میان فرهنگی و نقشی که در ساخت فرهنگ منطقه حجاز ایفا کرده‌اند، در این مقاله محور بحث قرار می‌گیرد. کلیدواژه‌ها: منابع سازنده فرهنگ، منطقه حجاز، عصر پیش از بعثت، طبیعت، ارتباطات میان فرهنگی.

مقدمه

منظور از فرهنگ

تعریف تایلور از فرهنگ، در این نوشتار تا حدی می‌تواند راهگشا باشد. تایلور فرهنگ را هر نوع توانایی و عادت می‌داند که آدمی در مقام عضوی از جامعه، آن را به دست می‌آورد. این توانایی‌ها و عادات که تایلور آنها را با یکدیگر مرتبط می‌بیند، عبارت‌اند از: دانش، دین، هنر، قانون، اخلاقیات، آداب و رسوم، ... (ر.ک: آشوری، ۱۳۸۶، ص ۴۷). موارد مذکور و اموری دیگر همچون ادراک، ارزش و هنجار، سرانجام شیوه خاصی از زندگی را برای انسان می‌سازد؛ او را به نوع خاصی از عقلانیت و درک برای زندگی می‌رساند؛ معنای خاصی به زندگیش می‌بخشد و جهت‌گیری‌های آینده او را مشخص می‌سازد. اگر اجزا و عناصر فرهنگ را در لایه‌هایی، روی هم دسته‌بندی کنیم و ادراکات، ارزش‌ها و هنجارها را جزو زیرین‌ترین لایه‌ها و به مثابه مهم‌ترین آنها بشماریم، در این تحقیق به در پی شناخت منابعی هستیم که ادراک و ارزش و هنجار موجود در زندگی فرهنگ عرب پیش از بعثت در منطقه حجاز را ساخته و مبتنی بر آن معنا و جهت‌گیری زندگیش را روشن کرده است.

منظور از حجاز

منظور از منطقه حجاز دو شهر مهم آن، یعنی مکه و مدینه، و در رتبه بعد شهر طائف و نیز کوچ‌نشینان اطراف است که با شهرنشینان در تعامل بودند. البته حجاز به لحاظ جغرافیای تاریخی منطقه‌ای فراخ‌تر از آن چیزی است که در اینجا نام برده شد. اما با توجه به دسترسی نداشتن به منابع کافی و لازم مربوط به تاریخ فرهنگی هر منطقه که تفکیک فرهنگی مناطق را امری دشوار و گاه ناممکن می‌سازد و نیز به دلیل وجود اشتراکات فراوان فرهنگی در مناطق همجوار شبه جزیره که امکان تشخیص و تمییز مناطق متفاوت فرهنگی را از پژوهشگر سلب می‌کند؛ بی‌آنکه مباحث را به منطقه‌ای خاص منحصر سازیم باید گفت در حوزه فرهنگی شبه جزیره، تأکید بر بخش شمال است و نه جنوب که به حوزه‌های تمدنی منطقه در آن زمان نزدیک‌تر بودند و در شمال نیز تأکید بر داده‌های مربوط به دو شهر مکه و مدینه و قبایل بادیه‌نشین است که با این دو شهر تعامل یا تخاصم داشته‌اند. بنابراین، در گردآوری داده‌ها تأکید بر این مناطق است و اما منحصر به آنها نیست.

منابع فرهنگ‌ساز

منظور از منابع فرهنگ‌ساز، اموری محیطی هستند که در ساخت عناصر اصلی فرهنگی یک اجتماع

انسانی نقش مهمی ایفا می‌کند. منابع فرهنگ‌ساز ادراکات و ارزش‌ها و هنجارهای هر اجتماع انسانی را می‌سازند. شیوه‌زندگیشان را مشخص و جهت‌گیری آینده‌شان را معین می‌کند. «منابع» اهمیتی فزون‌تر از «عوامل» دارند. منابع مثل چند چشمه معدود که به یک محدوده جغرافیایی حیات می‌بخشند، باعث ایجاد حوزه‌های فرهنگی می‌شوند؛ اما عوامل می‌توانند بسیار زیاد و غیراساسی باشند. البته هر منبع عاملی مهم و سرنوشت‌ساز به حساب می‌آید. به بیانی ساده، به عوامل بسیار مهم که عناصر متکثر فرهنگی از آنها سرچشمه می‌گیرند و پدید می‌آیند، منابع فرهنگی می‌گوییم.

با شناخت منابع سازنده فرهنگ می‌توان به جهت‌گیری کلی فرهنگی رسید. البته باید دانست که در اجتماعات مختلف انسانی و در دوره‌های مختلف تاریخی این عوامل تغییر می‌کنند. مثلاً برخی برای فرهنگ ایران امروز، هویت سه یا چهار پاره مذهب، سابقه ملی و تمدنی، غرب و نیز قومیت را برشمرده‌اند. هریک از این پاره‌ها را می‌توان منبعی برای ساخت فرهنگ ایرانی قلمداد کرد. در بخش مربوط به غرب، اگر در گذشته صنایع بزرگ و کارخانه‌ها، بسیار مهم بود، امروزه فناوری‌های ارتباطی به منبعی مهم برای ساخت یا تغییر فرهنگ در ایران تبدیل شده است. مثال بهتر و مرتبط با موضوع نوشتار، تحولات پیش‌آمده در فرهنگ جاهلی است. فرضیه این نوشتار آن است که منابع سازنده فرهنگ جاهلی پیش از اسلام، جد و قبیله، دین، طبیعت و ارتباطات میان‌فرهنگی هستند. اما همین منابع پس از اسلام و در دوران بنی‌عباس، به دلیل برخی تغییرات محیطی دچار تحول گردید. بدین ترتیب که با سراریز شدن ثروت‌های سرزمین‌های فتح‌شده به سمت شبه‌جزیره، غلبه بر طبیعت و کنار آمدن با آن، اهمیت پیشینی خود را از دست داد و در نتیجه در ساخت فرهنگ اثر کمتری برجای گذاشت. در عوض، دین ضمن تغییر ماهیت از منبعی درجه دوم به منبع اصلی سازنده فرهنگ تبدیل گشت. در این میان، قبیله همچنان به نقش‌آفرینی خود ادامه داد و ارتباطات میان‌فرهنگی که تا پیش از آن در لوای تجارت خود را نشان می‌داد، خود را با واسطه تجارت یا سیاست و یا مستقیماً و عریان و به‌عنوان منبعی مهم برای ساخت فرهنگ عرضه کرد. بنابراین، در معرفی منابع ساخت فرهنگ در دوره بنی‌عباس باید به دین، قبیله، ثروت و ارتباطات میان‌فرهنگی اشاره کرد. چنانکه مشاهده می‌شود، این منابع با تغییرات محیطی دچار تغییر شد. پس برای شناخت منابع سازنده فرهنگ در پیش از بعثت، توجه به شرایط محیطی و حتی مقایسه آن با شرایط پیش و پس از بعثت راهگشا خواهد بود.

روش شناسی

روش این تحقیق مبتنی بر پاسخ به این دو سؤال است که اولاً چگونه می‌توان منابع سازنده فرهنگ

پیش از بعثت را شناسایی کرد و ثانیاً سازوکار ساخت فرهنگ از سوی این منابع چیست. علی‌القاعده در پایان این تحقیق و پس از روشن شدن منابع سازنده فرهنگ باید بتوان دست‌کم عناصر و اتفاقات اصلی فرهنگی در عصر جاهلی را بر اساس آن منابع توضیح داد. اگر تعداد امور توضیح‌ناپذیر فزونی بسیاری یابد، احتمالاً موارد دیگری به‌مثابه منابع فرهنگ‌ساز در آن عصر وجود داشته‌اند که شناسایی نشده‌اند و تحقیق نیازمند تکمیل است. البته این روش برای آزمون منابع شناخته‌شده و در پایان کار می‌تواند مفید باشد. البته اجرای تفصیلی و همراه با دقت این مراحل، مجالش بیش از یک مقاله می‌طلبد، اما تلاش می‌شود دست‌کم به‌صورت کلی بر محور دو پرسش نخست مقاله سامان یابد.

روش انتخاب‌شده برای پاسخ به سؤال نخست مراجعه به آثار اندیشورانی است که به تاریخ منطقه حجاز پیش از اسلام پرداخته‌اند. در این آثار برخی امور - البته نه به‌مثابه منابع فرهنگ‌ساز، بلکه به‌منزله عوامل یا مفاهیمی که بهتر می‌تواند اتفاقات آن دوره را توضیح دهد - تکرار شده‌اند و در ضمن برای توضیح امر فرهنگی نیز مفید هستند و اموری نیز ممکن است کمتر مورد توجه قرار گرفته باشند، اما برای فهم فرهنگی مهم و قابل استفاده‌اند. بر این اساس، چهار منبع فرهنگ‌ساز شناسایی شد که عبارت‌اند از: قبیله، دین، طبیعت و ارتباطات میان‌فرهنگی با منشأ تجارت و حج که در اینجا به‌سبب محدودیت مقاله به دو منبع طبیعت و ارتباطات میان‌فرهنگی می‌پردازیم و از دو منبع دیگر را در مقاله‌ای دیگر بحث خواهیم کرد.

اما نحوه پاسخ به سؤال دوم (سازوکار فرهنگ‌سازی این منابع) بر اساس تحلیل مفهومی و با توجه به ویژگی‌های این منابع یا با توجه به آثار و کارکردهای آنها در تاریخ عرب جاهلی منطقه حجاز خواهد بود.

طبیعت

منطقه حجاز در ناحیه شمال غربی شبه‌جزیره عربی واقع شده است. حجاز از پنج منطقه تشکیل شده و دارای آب و هوایی گرم و بارندگی در آن اندک است؛ در عین حال، گاه در آن باران‌های سیل‌آسا می‌آید (کحاله، ۱۹۶۴، ص ۱۲۹-۱۳۳؛ برای مطالعه بیشتر درباره حجاز، ر.ک: (یاقوت حموی، ۱۹۷۹، ج ۲، ص ۲۱۸-۲۲۵؛ در مورد شبه جزیره ر.ک: بروسوی، ۲۰۰۸، ص ۲۷۲-۲۷۴؛ حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۳ الی ۱۰۷).

اگر نبود اهمیتی که منطقه به‌دلیل ظهور اسلام یافت، شاید تاکنون کمترین پژوهشی درباره ابعاد مختلف حجاز صورت نمی‌گرفت. چنان‌که پیش از اسلام نیز آن سرزمین خشک، با شماری چادرنشین

که در گوشه‌های مختلف آن پراکنده بودند، در کانون توجه تمدن‌هایی مثل روم و فارس قرار نگرفت. اما جذابیت محیطی نداشتن برای دیگران، دلیل بر تأثیر عمیق نگذاشتن آن بر مردمان همان منطقه نبود. اساساً چیزی که هر اجتماع انسانی در زندگی بیشترین ارتباط و تعامل را با آن دارد، بیشترین نقش را در ساخت فرهنگ آن اجتماع می‌تواند ایفا کند. برخلاف انسان امروز که فاصله بسیاری با طبیعت پیدا کرده و در پيله‌ای از مصنوعات به سر می‌برد، بشر دیروز، به‌ویژه ساکنان شمال شبه‌جزیره که مظاهر تمدنی در بین آنان اندک بود و صنعت و کشاورزی در بین‌شان رواج نداشت، به‌شدت وابسته به طبیعت بکر بودند و به لحاظ فرهنگی بیشترین اثرپذیری را از طبیعت پذیرفته‌اند.

محیط بیابانی خشک و گرم و در مواردی کوهستانی با ارتفاعات اندک که در هر حال لم‌یزرع است، درگیری تمام‌وقت و تمام‌عیار با چنین طبیعتی و خو گرفتن با آن و لزوم تسلط بر آن یا پذیرش سلطه طبیعت، منشأ ایجاد ادراکات، باورها و ارزش‌هایی خاص در بین مردم شبه‌جزیره بوده و آنان را به سمت شیوه خاصی از زندگی کشانده است.

تأثیرات طبیعت بر فرهنگ حجاز

درباره ارتباط طبیعت با فرهنگ و اجتماع، مباحث *ابن‌خلدون* که حوزه کاریش نیز فرهنگ و اجتماع عربی است و یا کسانی چون *متسکیو* که به این مباحث پرداخته‌اند، می‌تواند مفید باشد. در عین حال برای رعایت اختصار، در ادامه و برای نمونه به برخی تأثیرات طبیعت بر ساخت نظام فرهنگی پیش از بعثت اشاره می‌شود.

طبیعت و نام‌گذاری

آندره میکل می‌گوید: جز قسمت جنوب بقیه مردم شبه‌جزیره بادیه‌نشین و کوچنده‌اند و به خودشان به اعتبار بادیه‌نشینی «*بدوی*» می‌گویند (میکل، ۱۳۸۱، ص ۳۶). این نام‌گذاری که خودشان به آن صورت دادند، از یک سو، نشان از نقش مهم بادیه و طبیعت در ساخت فرهنگشان دارد و از دیگر سو، بیانگر تصویری است که آنان از خود دارند.

عرب جاهلی در بسیاری موارد، در نام‌گذاری‌های خود از طبیعت بهره می‌گرفت و نام‌های خود را از طبیعت، حیوانات، پرندگان، خزندگان و حشرات برمی‌گزید (حوت، ۱۳۹۰، ص ۱۶۸). مباحث نام‌گذاری و ارتباط آن با ادراک انسانی، مفهوم‌سازی و معنای زندگی از مباحث مهم و مورد توجه در علوم مثل زبان‌شناسی است و این امر شاهدهی است بر میزان نفوذ طبیعت در زندگی و فرهنگ عرب پیش از بعثت. در این باره نقل قول *احمد/امین* مناسب است که می‌گوید: یک جلد از هفده جلد کتاب

لغت **المخصص** به واژه شتر و کلمات مرتبط با آن اختصاص یافته؛ در حالی که واژه سفینه کمتر از هفت صفحه را دربرگرفته است (امین، ۱۹۷۵، ص ۴۷-۴۸). این یعنی حضور و نقش یک هفدهمی واژه شتر در فرهنگ جاهلی، درست به همان شکلی است که امروزه مثلاً واژه تکنولوژی بخش مهمی از فرهنگ انسان امروزی را فراگرفته است.

طبیعت و سبک زندگی

عبارت «سبک زندگی» اصطلاحی جدید است و با جامعه مصرفی و تکثر در شیوه‌های زندگی افراد جامعه و تغییر مدام در این شیوه‌ها که بر اثر رشد فناوری امکان آن فراهم آمده، در ارتباط است؛ اما در اینجا منظور از آن، گونه‌ب‌ثباتی از زندگی است که در بین مردم شبه‌جزیره و حجاز بر اثر سلطه طبیعت برای آنان شکل گرفته بود. عمده نیازهای مربوط به غذا، پوشاک، مسکن و سفر، به‌ویژه در بین عرب‌های بادیه‌نشین که بخش کثیری از جمعیت حجاز را دربرمی‌گرفت، از راه طبیعت به‌دست می‌آمد و چون طبیعت در طی سال‌ها و بلکه قرن‌ها ثابت می‌ماند، سبک زندگی آنان نیز ثابت می‌ماند و اگر فردی پس از یکی دو قرن دوباره زنده می‌شد، با کم‌ترین مشکل می‌توانست به شیوه زندگی که پیش از این آموخته بود ادامه دهد؛ چیزی که امروزه ناممکن است. البته تضعیف یا تقویت موقعیت قبیلگی که بر اثر نزاع‌ها رخ می‌داد یا احياناً تغییراتی که حاصل قحطی‌های درازمدت و شیوع بیماری‌ها بود امری دیگر است که بر نحوه زندگی آنان می‌توانست اثر بگذارد.

آندره میکل در این‌باره می‌گوید چادرنشینان اهل قناعت‌اند و معمولاً یک نوع غذا دارند: مواد خام، شیر و گوشت. علت خانه‌دوشی، حرکت در صحرا برای یافتن آب و استفاده از علفزار است. قبایل مختلف محدوده مکانی خاصی برای خود دارند و در آن حرکت می‌کنند. چادرنشینان، اجازه تجمل را به آنان نمی‌دهد و ابزار زندگی محدود و اندک است. شتر برای آنان بسیار مهم است و در ادبیات شتر ماده (ناقه) مترادف با حیات است؛ زیرا هم وسیله جابه‌جایی و هم پوشش و هم خوراک آنان است و سرگین آن را برای ماده سوختنی و حتی در شرایط استثنایی از ادار او برای نوشیدن استفاده می‌کنند. اما اسب که باید آب و غذایش را با آن برد، برای جنگ استفاده می‌شود و وسیله‌ای تجملی برای سفر به حساب می‌آید. آنان در اوضاع خشک‌سالی و به هم خوردن تعادل شکننده برای حفظ بقا به دیگر قبایل حمله می‌کنند (میکل، ۱۳۸۱، ص ۳۶-۳۸).

طبیعت و جایگاه رده‌های شغلی

اکثر بادیه‌نشینان در شمال شبه‌جزیره به دلیل نیاز به جست‌وجو برای آب و علف اندک و پراکنده در

طبیعت به کوچ‌نشینی رو آوردند. در پی آن، کوچ‌نشینی و لوازمش - چون جنگاوری و شجاعت - به امری ارزشمند مبدل گشت. در نتیجه، دیگر شغل‌ها و شیوه‌های امرار معاش زندگی همچون کشاورزی و باغداری، صنعت و تجارت از سوی بدوی‌ها تحقیر گردید. اما این امر در شهرها که ارتباطشان با طبیعت به اندازه بدوی‌ها نبود، تا حدی متفاوت بود. تجارت در بین شهرنشینان مکه، مدینه و طائف رونق داشت؛ به‌ویژه در بین اهل مکه که سرزمین کوهستانی‌شان امکان کشاورزی نداشت و زیارتی بودن مکه نیز امکان تجارت را برایشان بیشتر فراهم ساخته بود. آنان بخشی از نیازهای کشاورزی و غیرکشاورزی خود را از طریق تجارت به دست می‌آوردند. اهل مکه به دلیل روحیه تجاری از سوی بادیه‌نشینان بزدل و زبون شمرده می‌شدند با اینکه خود آنان به ثروت اهل مکه رشک می‌ورزیدند (حسین، ۲۰۰۴، ص ۲۸۷). کشاورزی، صنعت و حرفه‌های یدی در بین شهرنشینان شمال شبه‌جزیره وجود داشت، اما در بین آنان نیز شغل مورد احترامی نبود و افراد دون‌پایه چون بردگان و موالی به آن اشتغال داشتند. این نگاه به شغل توضیح‌دهنده بخشی از فاصله تمدنی و فرهنگی عرب جاهلی با همسایگان متمدنش در آن زمان و حتی در زمان فعلی است.

عرب‌های جاهلی با وجود چند نوع شیوه امرار معاش (بدوی، کشاورزی، صنعت و تجارت) - با درجات اهمیت متفاوت - و با وجود تضادهای درونی که در بینشان وجود داشت و در موارد متعددی نیز در قالب نزاع‌هایی با زبان شعر و هجو یا زبان شمشیر بروز می‌یافت، برای به تعادل رسیدن زندگی و اجتماع انسانی‌شان و رفع نیازهای معیشتی و امنیتی خود، با یکدیگر به نوعی تفاهم رسیده بودند. *آندره میکل* در این باره می‌گوید: شهرنشینان به کشاورزی و باغداری می‌پرداختند که مورد نفرت چادرنشینان بود، اما محصولات خود را در اختیار بادیه‌نشینان می‌گذاشتند و در قبالش از حمایت نظامی آنان برخوردار می‌شدند. تجار نیز امنیت خود را از قبل بادیه‌نشینان تأمین می‌کردند و از هدایت و همراهی آنان برخوردار می‌شدند و در مسیر از حیوانات اهلی آنان بهره می‌گرفتند و در مقابل محصولات اولیه دریافت می‌کردند (ر.ک: میکل، ۱۳۸۱، ص ۳۸-۳۹).

طبیعت و اخلاق

طبیعت و اخلاق در ذیل عنوان کلی تر طبیعت و دین می‌گنجد و باید اذعان کرد که دین عرب جاهلی از محیط نیز متأثر بوده است، اما به دین به‌مثابه یک منبع ساخت فرهنگ، جداگانه باید پرداخت و برای رعایت اختصار در این بخش از مقاله صرفاً به تأثیر طبیعت بر خلیقات عرب جاهلی اشاره می‌کنیم. بی‌تردید دین از جمله منشأهای مهم اخلاق است. در بین عرب جاهلی نیز دین حنیف ابراهیمی و

همچنین یهودیت و مسیحیت و ... مطرح بوده‌اند و در نتیجه دین را باید به منزله منبعی در مدنظر قرار داد که بخشی از اخلاقیات حاصل آن است؛ چنان‌که وجود اخلاقیات مشترک در بین انسان‌ها می‌تواند بیانگر وجود اخلاق فطری در بین بشر باشد که عرب جاهلی نیز از آن استثنا نیست. در برخی تحلیل‌ها اخلاق منشأ اخلاق معرفی شده است؛ برای مثال احمد/امین در *فجرالاسلام* می‌نویسد: عرب جاهلی تکبر داشت و نمی‌خواست حریتش از بین برود. اگر کسی به او احسانی می‌کرد، در برابرش احساس خضوع و سرشکستگی می‌کرد و برای رفع آن به او احسان می‌کرد (امین، ۱۹۷۵، ص ۳۳). اما آنچه در این بخش از نوشتار در مدنظر است، ریشه‌های طبیعی اخلاق است که افراد هر اجتماع انسانی متأثر از محیط و نحوه زندگی و تجاربی که در محیط کسب می‌کنند، واجد روحیات و خلقیاتی خاص می‌گردند. گفتنی است این‌گونه توجیهاات برای اخلاق عرب پیش از بعثت بیشتر در کانون توجه مستشرقان قرار می‌گیرد که پیش‌فرض‌های معرفتی ویژه‌ای دارند، اما اگر بپذیریم که عرب جاهلی پیش از بعثت از تعالیم آسمانی فاصله بسیاری گرفته بود و لذا ضرورت ارسال رسول وجود داشت و از همین رو پیامبر اسلام ﷺ مبعوث گردید، این نوع توجیهاات طبیعت‌گرا پذیرفتنی‌تر می‌گردد.

در اینجا به مواری از خلقیات که از طبیعت نیز متأثر بوده است، اشاره می‌شود:

شجاعت و جنگاوری: این ویژگی در وضعیت صحرائشینی، و تنهانشینی و نیاز به دفاع از خود در برابر خطرهای انسانی، حیوانی و طبیعی، زمینه بروز دارد.

وفاداری به عهد و پیمان: کمی منابع طبیعی و حمله به دیگران برای بقا و نبودن قلعه و حصار برای دفاع در صحرا باعث می‌شد تا قبایل، به‌ویژه قبایل ضعیف، رو به هم‌پیمانی بیاورند و پیمان‌شکنی را بسیار بد بشمارند (علی، ۱۹۸۰، ج ۴، ص ۳۲۷). این مسئله زمینه ارزش شدن وفا به عهد و هم‌پیمانی را فراهم می‌ساخت و به دلیل اهمیت عهد و پیمان آن را در نزد کاهنان و در معابد منعقد می‌کردند (همان، ص ۳۳۵).

ممکن است دلیل وفاداری به عهد و پیمان نه طبیعت، بلکه فقدان ملزومات تمدنی باشد. عرب شمال - برخلاف عرب جنوب - چون فاقد حکومت و قانون و مجری قانون بود، تعهدات و اجرای آن از طریق عهد و پیمان‌های شفاهی صورت می‌گرفت و همین عهد و پیمان‌های شفاهی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌گشت و افراد ملزم به رعایت آن بودند (حسین، ۲۰۰۴، ص ۱۹۰). در واقع فرهنگ آنها فرهنگ شفاهی بود و امر مکتوب در آن به‌ندرت وجود داشت و لذا درک آنها از تعهد دو مرحله‌ای نبود که مرحله کتبی از اهمیت و اعتبار بیشتری برخوردار باشد و مرحله شفاهی اهمیتی کمتر داشته باشد.

مهمان‌نوازی و غارت‌گری: تحمل طبیعت سخت افراد را ضمن آنکه گاه به جنگ و غارت می‌کشاند - و در همین جا صفت شجاعت معنا دار می‌شود - گاه نیز به رحم به مسافر و مهمان‌نوازی می‌کشاند (ر.ک: حتی، ۱۳۶۶، ص ۳۶-۳۵). در واقع کمی منابع در طبیعت و دستیابی به این منابع با مسئله مرگ و زندگی در ارتباط است. اگر فقدان منابع بخواد به مرگ یک اجتماع انسانی بینجامد، غارت راهی برای حل مشکل می‌شود. اما در حالت عادی، وجود منابع اندک می‌تواند زمینه را برای کمک به مسافران و پذیرایی از آنان و سخاوت فراهم سازد؛ به عبارتی دیگر، مهمان‌نوازی حاصل زندگی کوچ‌نشینی و سفرهای سخت است. کوچ‌نشینان و همین‌طور شهرنشینان در ضمن جابه‌جایی در صحرا و سفر برای تجارت و مانند اینها به مهمان‌نوازی یکدیگر محتاج بودند تا نیازهای سفرشان رفع شود. همگان تجربه‌ای از مشکلات پیش‌روی مسافر و ابن سیل داشتند و از همین‌رو برای کاهش بار سفر به یکدیگر کمک می‌کردند. چنین وضعیتی را روستاهای ما در زمانی نه‌چندان دور و حتی در زمان فعلی دارند. روستا هتل و مهمان‌پذیر ندارد. اما روستاییان، برخلاف شهری‌ها، غریبه‌های مسافر را به خانه می‌برند. شهری‌ها کمتر این اخلاق را دارند؛ زیرا در شهر این کارکرد بر عهده هتل‌ها و مهمان‌پذیرهاست؛ این در حالی است که در روستا ساخت مهمان‌پذیر مقرون به صرفه نیست. در عوض، برخی افراد که معمولاً از بزرگان روستا هستند، مهمان‌ها را به خانه می‌برند و این را از شئونات خود می‌دانند و همین که بزرگان روستا چنین کاری را بر عهده می‌گیرند، مهمان‌نوازی به امری ارزشمند تبدیل می‌شود.

حریت و سلطه‌ناپذیری: برخی منابع از وجود روحیه آزادی‌خواهی و سلطه‌ناپذیری در بین عرب جاهلی سخن گفته‌اند. گاه این ویژگی را ناشی از روح نزدیک به طبیعت و فاصله ذهنی آنان از مدنیت دانسته‌اند؛ همچون حیوان وحشی که نمی‌خواهد با رام و اهلی شدن آزادی خود را از دست بدهد. همین امر را نیز دلیلی بر ممکن نبودن تشکیل حکومت‌های بزرگ در بین آنان گرفته و آن را شیوه‌ای برای فهم اکثر تاریخ عرب دانسته‌اند که آکنده است از جرایم و خیانت‌ها بر ضد یکدیگر (برای نمونه، ر.ک: امین، ۱۹۷۵، ص ۳۳).

طبیعت، جمعیت و اندیشه توسعه

طبیعت خشک و کم‌حاصل شمال که منطقه حجاز در آن واقع است، نمی‌توانست منابع مورد نیاز برای رشد واحدهای اجتماعی بزرگ را فراهم سازد و چون ساکنان منطقه، به‌ویژه بادیه‌نشینان، وابستگی بسیاری به طبیعت در امرار معاش داشتند، رشد جمعیت از حدی فراتر نمی‌رفت و

واحدهای جمعیتی موجود معمولاً واجد تعداد نفرات زیادی نمی‌شدند. این در حالی است که داشتن نفرات زیاد که به نیروی نظامی تبدیل می‌شد، برایشان مهم بود. نکته مهم و مرتبط با بحث آنکه جمعیت‌های کوچک زمینه را برای مدیریت، اقتصاد و سیاست و آموزش مدون و کلان فراهم نمی‌سازد؛ زیرا این گونه اجتماعات کوچک، مشکلات بزرگ و پیچیده‌ای که حل آن نیازمند فکر پیچیده و کلان‌نگری باشد، فراروی انسان قرار نمی‌دهد و همه چیز در چارچوب غیررسمی و بسیط خود باقی می‌ماند. بنابراین فکر چنین مردمانی همواره بسیط و غیرکلان‌نگر باقی می‌ماند. در این راستا قبیله‌گرایی نیز خود عامل دیگری است که اجازه عبور از مرز قبیله و رسیدن به سیاست، اقتصاد، مدیریت و آموزش فراقبیله‌ای و به اصطلاح امروزی کشوری و ملی را فراهم نمی‌سازد. تغییر در چنین محیطی به سختی صورت می‌گیرد. تنها پس از ورود ارزش‌ها و باورهای اسلامی به عرصه فرهنگ جاهلی و تضعیف موقعیت محیط و قبیله، تغییر نظام ارزشی پیشین و نیز پس از ورود اندیشه فارسی و رومی و ورود انسان و ابزار تمدنی فارسی یا رومی به شبه‌جزیره و در بین عرب‌ها، زمینه تحولات بعدی فراهم آمد.

ارتباطات میان فرهنگی

برخلاف تصور آغازین که ممکن است عرب جاهلی را گروهی چادرنشین و صحراگرد و بی‌ارتباط با جهان متمدن آن زمان تصور کنیم، واقعیت چنین نبوده است. آنان به دلیل اوضاع محیطی و تجارت‌پیشگی و نیز دوره سه ماه‌های که به زیارت و حج اشتغال داشتند، با قبایل دیگر و نیز سایر اقوام و سرزمین‌ها در ارتباط بودند. هر چند به دلیل تعصبات و علائق قبیله‌ای و نژادی که مطابق آن، حرکت در مسیر اجداد امری مطلوب به حساب می‌آمد، حاصل این ارتباطات، تحولات عمیق در زندگی آنان نبود و نمی‌توان نقش ارتباطات میان‌فرهنگی را در طراز نقش قبیله یا طبیعت در ساخت فرهنگ پیش از بعثت ارزیابی کرد؛ لیکن نباید از آثار آن نیز غفلت جست.

در اینجا تأثیرات ارتباطات فرهنگی در ساخت فرهنگ اهل حجاز را در سه محور دنبال می‌کنیم. یکی چشم‌دووزی آنان به جهان خارج از خود است. این ویژگی به عللی، از جمله تجارت، سفر به دیگر مناطق و آشنایی با دیگر سرزمین‌ها و فرهنگ‌ها، پدید آمده و در ساخت بخشی از فرهنگ و ذهنیت آنها مؤثر بوده است. محورهای دوم و سوم تجارت و زیارت خانه خداست که این دو در برقراری ارتباطات فرهنگی و در ساخت فرهنگ آن دیار نقش داشته است.

تأثیر ارتباطات میان فرهنگی بر فرهنگ حجاز چشم‌دوزی عرب به جهان خارج و اندیشه و ابستگی

به نظر می‌رسد عرب حجاز به دلیل خشکی و فقر سرزمین بزرگی که در اختیار داشت، چشم به جهان خارج دوخته و سرزمین دیگران را سرزمین نعمت و وفور می‌دانست. این امر عرب را به سمت تجارت و بهره‌گیری از منابع و تولیدات دیگران کشاند. از سوی دیگر، می‌توان حدس زد که همین امر بر ساخت نوع ذهنیتش درباره جهان اطراف، درباره خود و درباره شکل‌گیری آمال و آرزوهایش و نیز بر ساخت اندیشه و ابستگی به خارج اثرگذار بوده است. بنابراین، موارد مزبور که بخش‌های مهمی از یک فرهنگ به حساب می‌آید، در فرهنگ حجاز، متأثر از تجارت و ارتباطات فرهنگی با بیگانه، شکل یافته است.

اینک شواهدی برای چشم‌دوزی به جهان خارج در عصر جاهلی ارائه می‌گردد:

الف. از جمله شواهد، تجارت و تحصیل برخی کالاهای مهم یا تزینی در یک دوره نسبتاً طولانی از جهان خارج است که به‌طور طبیعی عرب‌ها را به خارج وابسته می‌ساخت و آنان را به چشم به راهی نسبت به تولیدات عجم و نیازمندی به آنان عادت می‌داد.

ب. شاهد دوم داستان درخواست بزرگان قریش از پیامبر ﷺ برای ترک دعوت و رسالت است. آنان پس از آنکه حضرت وعده‌ها و خواسته‌هایشان را رد کرد، به ایشان گفتند که اگر راست می‌گویی و برای آنکه تو را تصدیق کنیم دو کار انجام بده: تو می‌دانی که ما مردمانی هستیم که کم‌آب‌ترین سرزمین و بدترین زندگی را داریم، از پروردگارت بخواه سرزمین ما را مثل سرزمین شام و عراق قرار دهد؛ بدون کوه، با وسعت بسیار و نهرهای جاری. دوم آنکه گذشتگان ما، به‌ویژه قصبی بن کلاب را که مرد راستگویی بود، زنده کند تا درباره حق یا باطل بودن تو از آنها سوال کنیم. اگر آنها پیامبریت را تأیید کردند ما نیز به تو ایمان می‌آوریم... (ر.ک: ابن هشام، ۱۹۶۳، ص ۱۹۱-۱۹۲).

در این رخداد بسیاری از بزرگان قریش مشارکت داشتند و می‌خواستند راهی برای حل مشکلشان بیابند، در نتیجه سخنانشان می‌تواند بیانگر عقل جمعی قریش باشد. با این توضیح، نکته درخور تأمل در این سخنان، سیری است که در جغرافیا و تاریخ دارند. از یک سوی به جغرافیا سفر می‌کنند و باور و آرزوی خود را درباره سرزمین‌های همسایه؛ شام و عراق علنی می‌کنند و از دیگر سو به تاریخ می‌روند و اعتقاد خود را نسبت به اجداد آشکار می‌سازند. درخواست نخست آنان دال بر همان نگاه حسرت‌آمیز به جهان خارج از خود است و بخش دوم بیانگر نگاه قبیله‌گی و اهمیتی است که برای اجداد خود قائل‌اند و آنان را چنان معتبر می‌شمارند که برای تأیید سخنان پیامبر، خود را نیازمند زنده شدن آنان و اظهار نظرشان می‌دانند.

ج. شاهد دیگر اسطوره‌هایی است که دربارهٔ اسب دارند. اسب در زندگی عرب، در سفر، در جنگ یا دفاع، برای نشان دادن اعتبار قبیله، فخر فروشی فردی و قبیلگی نقشی مهم ایفا می‌کرد؛ از این رو، اسطوره‌های مربوط به اسب و معانی به‌کاررفته در آنها برای فهم ذهنیت عرب جاهلی کمک شایانی می‌کند.

خلاصهٔ دو اسطوره دربارهٔ اسب چنین است: زادگاه اصلی اسب در یمن بود که بر اثر سیل اسب‌ها گریختند و پس از زمانی طولانی، برخی از اسب‌های نجیب در سرزمین نجد ظاهر شدند. پنج نفر برای دستیابی به آنها به نجد رفتند و با نقشه‌ای ظریف و پلکانی که با نجابت و ظرافت اسب‌سازگاری داشت، اسب‌ها را در کنار چشمه‌ای آب به دام انداختند و سوار بر آنها به سمت منطقهٔ خود رفتند. در راه بر اثر نیاز به غذا تصمیم گرفتند مسابقه دهند و اسب آخر شده را ذبح کنند، اما در پایان مسابقه به دسته‌ای غزال برخوردند و به‌جای کشتن اسب هریک به غزالی دست یافتند. آنان به هریک از اسب‌ها به تناسب ویژگی‌ها و رتبه‌ای که در مسابقه به‌دست آورده نامی دادند و سرانجام با اسب‌های به‌دست‌آمده به منطقهٔ خود بازگشتند (حسین، ۲۰۰۴ ص ۱۷۷).

مطابق اسطورهٔ دوم، داوود پیامبر علیه السلام اسب‌های اصیل را از مناطق گوناگون جمع‌آوری کرد و آنها را به ارث برای سلیمان گذاشت. وقتی حضرت سلیمان با ملکهٔ سبا ازدواج کرد، عرب‌هایی از قبیلهٔ آزد برای تبریک به بیت‌المقدس رفتند. در هنگام برگشت، سلیمان برای رفع نیازهای سفرشان اسبی اصیل به آنها داد و با آن توانستند نیازهای سفرشان را برطرف سازند و نامش را زادالراکب گذاشتند. ریشهٔ اسب‌های عرب از هزار سال پیش از میلاد به این اسب بازمی‌گردد (همان، ص ۱۷۷-۱۷۸).

در این دو اسطوره، اسب با وجود اهمیتی که برای عرب دارد، از منطقه‌ای فراسوی حجاز به آنجا می‌رسد. در یکی، اسب از یمن می‌آید که از مناطق جنوبی شبه‌جزیره است و بخشی از تجارت شمال نیز با آنجاست و از وضعیت اقتصادی بهتری برخوردار است. در اسطورهٔ دوم نیز اسب از بیت‌المقدس به حجاز می‌آید و دستیابی به آن، حاصل ارتباط خوب عرب با پیامبر خدا و لطف آن پیامبر در حق عرب است. از این جهت اسب ضمن آنکه فواید متعددی دارد، می‌تواند مقدس و الهی نیز به حساب آید. در منطقهٔ یمن پرستش اسب نیز گزارش شده است (همان، ص ۱۷۹).

د. جالب توجه است که بت نیز در داستان‌ها و اسطوره‌های عرب در طی یک سفر یا از سرزمینی خارج از شبه‌جزیره به آنجا آمده است. این در حالی است که بت برای بت‌پرست باید بسیار مهم باشد و با آنکه شاید انتظار برود عرب جاهلی حاضر نباشد در حوزهٔ اصلی‌ترین باورهایش خود را و امدار دیگران سازد، گویا آمدن اشیای با ارزش از خارج از شبه‌جزیره همچون کالاهایی که از هند و روم و

فارس می‌آمد امری عادی و پذیرفته بوده است. یکی از روایت‌های موجود بدین شرح است که پنج نفر از بندگان صالح خدا از دنیا رفتند، یکی از فرزندان قبیله، پیکرهایی به شکل آنها ساخت تا مردم یادشان کنند. اما مردم به تدریج به پرستش آنها روی آوردند. خدا حضرت ادريس و سپس حضرت نوح را برای هدایتشان فرستاد. لکن فایده نکرد تا سرانجام در زمان حضرت نوح ﷺ طوفان و باران سیل‌آسا و چشمه‌های آب همه زمین را فراگرفت و همه چیز از جمله این پنج بت را به زیر کشید و از سرزمین هند به ساحل جده رساند و در آنجا در زیر خاک‌ها پنهان ماندند [که این نمادی از انتقال فرهنگی است]. جن مخصوص عمرو بن لحي به او از وجود بت‌ها خبر داد و خواست تا بت‌ها را به تهامه بیاورد و مردم را به پرستش آنان فراخواند. او نیز چنین کرد و مردم به پرستش بت‌ها روی آوردند. او به هر قبیله یکی از بت‌ها را داد و آنان کیش بت‌پرستی را برگزیدند تا آنکه پیامبر اسلام ﷺ مبعوث گردید (ابن کلیبی، ۲۰۰۰، ص ۵۰-۵۴)

ه. برخی زنان به دلیل قدر و منزلت بالای‌شان شرط می‌کردند که طلاق به دست خودشان باشد. گفته شده شیوه طلاق دادن آنان به این شکل بوده است که اگر در خانه‌ای را که از مو ساخته شده بود و به آن خباء می‌گفتند، جابه‌جا می‌کردند؛ بدین‌گونه که اگر درش به طرف مشرق بود به سمت مغرب و اگر به سمت یمن بود آن را به سمت شام تغییر می‌دادند. با این کار شوهر می‌فهمید که زن او را طلاق داده و دیگر به سراغش نمی‌آمد (حسین، ۲۰۰۴، ص ۲۰۳). در این‌جا شام و یمن جانشین درک و تلقی از شمال و جنوب شده است و این جانشینی که به جای شمال و جنوب از شام و یمن استفاده می‌کنند، بیانگر تصویر روشنی است که از این دو منطقه در ذهن عرب وجود داشته و این می‌تواند بیانگر ارتباط فراوان و نقشی باشد که یمن و شام در زندگی آنان داشته؛ به‌طوری که همین ارتباط و نقش فراوان، صورت ذهنی آنها را نیز از جغرافیا متحول ساخته و باعث شده به جای شمال و جنوب از شام و یمن استفاده کنند.

تجارت و فرهنگ

تجارت در حجاز

جزیره‌العرب از قدیم‌الایام راه تجاری بزرگی محسوب می‌شد و تجار به دلیل مشکلات رفت‌وآمد دریایی، صحرای خشک جزیره‌العرب را برای تجارت ترجیح می‌دادند. عرب‌ها نیز با وجود روحیه جنگاوری و حتی غارتگری، به دلیل ویژگی مثبت وفا به عهد و اینکه عبور کاروان‌های تجاری می‌توانست بخشی از مشکلات صحرای خشک آنان را برطرف سازد، با تجارت دیگران کنار آمدند و

خودشان نیز به تجارت رو آوردند. در این میان یکی از راه‌های بزرگ تجاری که از وادی حضر موت شروع می‌شد و به موازات بحر احمر عبور می‌کرد، از مکه می‌گذشت و اهل مکه را به سمت تجارت می‌کشاند. چنان‌که سوره قریش به تجارت آنان که مایهٔ امن و تهیهٔ نیازهایشان بود، اشاره دارد. تجارت در قرن ششم میلادی از دست یمنی‌ها خارج شد و در اختیار عرب حجاز قرار گرفت. آنان بیشتر تجارتشان را با شام و مصر انجام می‌دادند و عرب حیره با فارس تجارت می‌کرد. حتی برخی مورخان اروپایی به وجود مراکز تجاری در مکه مربوط به رومیان اشاره کرده‌اند که در آن به امور تجاریشان می‌پرداختند (ر.ک: امین، ۱۹۷۵، ص ۱۲-۱۴).

گفتنی است در منطقهٔ حجاز تجارت و همین‌طور حج پدیده‌هایی شهری بودند. بدوی‌ها از سویی تجارت را تحقیر می‌کردند و آن را به شهری‌ها واگذارده بودند و از دیگر سو، ساخت معبد، نگهداری و مدیریت آن برای مناسک حج با یکجانشینی - و نه کوچ‌نشینی - سازگاری داشت. با این توضیح برای بحث دربارهٔ تجارت و نیز زیارت در حجاز باید سراغ شهرهای آن رفت. در منطقهٔ حجاز دو شهر پیش و پس از اسلام مهم بوده‌اند: یکی مکه و دیگری مدینه. پیش از اسلام، به‌ویژه از منظر ارتباطات فرهنگی، شهر مکه مهم بود؛ چون هم مکان زیارتی بود و هم به‌دلیل ممکن نبودن کشاورزی، تجارت در آن، بیشتر رونق یافته بود. مدینه پیش از اسلام محل تلاقی دو فرهنگ بت‌پرستی و یهودی بود، اما این امر تأثیر جدی بر فرهنگ شبه‌جزیره نداشت. اهمیت مدینه مربوط به پس از اسلام و هجرت پیامبر ﷺ به آنجاست که به مرکزی برای تحولات بعدی در شبه‌جزیره و جهان اسلام مبدل گشت.

انواع تأثیر تجارت بر فرهنگ

تجارت در شبه‌جزیره دو وجهی بود. وجهی عربی آن، در میان خود عرب‌ها ظاهر می‌شد و بخش مهمی از آن در ایام حج بروز می‌یافت. این نوع تجارت در تبادل عناصر فرهنگی بین قبایل و در فضای فرهنگ عربی مؤثر بود. در بحث حج در این‌باره سخن خواهیم گفت، اما تجارت وجهی عربی - عجمی نیز داشت که در این وجه زمینه برای آشنایی با فرهنگ‌های بیگانه و اقتباس عناصر فرهنگی عجمی فراهم می‌آمد. اینک به برخی از آثار فرهنگی حاصل از تجارت با عجم اشاره می‌شود. این آثار را در چند محور می‌توان دسته‌بندی کرد:

یک. آشنایی مستقیم تجار و مردم با دیگر فرهنگ‌ها و بهره‌گیری از آن؛ نمونه‌اش یکی از روایت‌های مطرح دربارهٔ منشأ بت‌پرستی در حجاز است که مطابق با آن، عمرو بن لُحی از مکه به سمت شام حرکت کرد. در مآب متوجه بت‌پرستی شد و از منافعش سؤال کرد. به او گفتند: برای طلب باران و

برای یاری خواستن در کارها مفید است. عمرو درخواست کرد بتی به او بدهند که هبل را به او دادند و آن را با خود به مکه آورد و در آنجا نصب و مردم را به پرستش آن امر کرد (حسین، ۲۰۰۴، ص ۳۱۳). هبل بزرگ‌ترین بت قریش به حساب می‌آمد. به آن پناه می‌بردند و به آن توسل می‌جستند تا خیر و برکت به آنان برساند و هر بدی و شری را از آنان دور سازد (همان، ص ۳۱۵).

دو. وضع قوانین عرفی و رسوم موردنیاز برای تجارت و سفر، چه آنچه مستقیماً به تجارت و حرکت قافله‌ها مربوط بود و چه رفع نیازهای قافله‌ها مثل ازدواج موقت در کاروان‌سراها و چه تنظیم روابط دوستانه با همسایگان که خود این تنظیم روابط مستلزم ایجاد برخی تغییرات در خلق و خو و نظام رفتاری بود. برای مثال آنان باید برای برقراری تجارت از روحیه مهم جنگ‌جویی خود دست می‌کشیدند و کاروان‌ها و اموال همسایگان را در قلمرو قبیلگی‌شان محترم می‌شمردند.

تجار مکه و مدینه برای خود قوانین تجاری وضع کردند. وضع این قوانین حاصل تجاری بود که در تجارت با ایران و روم و اهل حبشه اندوخته بودند. آنان نظم تجاری را از آنان آموختند؛ چیزی که در نزد اهل مکه شناخته شده نبود (همان، ص ۱۰۹).

سه. بهره‌گیری از امکانات، کالاها و ابزارهای مادی که از دیگر مکان‌ها و در دل دیگر فرهنگ‌ها تولید و برای استفاده به منطقه حجاز وارد می‌شد و این کالاها آثار فرهنگی خاص خود را برجا می‌گذاشت. در اینجا به نمونه‌هایی از اثرپذیری فرهنگی شبه‌جزیره، به‌ویژه منطقه حجاز، از همسایگان اشاره می‌گردد. چند موردی از مثال‌ها مربوط به ارتباطات میان‌فرهنگی و میان‌قومی است، هرچند ممکن است حاصل روابط تجاری نباشد.

سکه‌های رایج در مکه و حجاز عمدتاً دینار و درهم بود. اما این دو سکه از آن عرب‌ها نبود. «دینار» از کلمه لاتینی یونانی دیناروس مشتق شده و «درهم» از واژه دراحمه یونانی مشتق شده است و عرب‌ها درهم را از ایرانیان به عاریه گرفته‌اند. معروف است که در سرزمین‌های عرب ضرابخانه‌ای برای ضرب سکه وجود نداشته است (سالم، ۱۳۸۰، ص ۲۶۵).

اخذ واحد پولی از دیگری، نشان از وابستگی اقتصادی به او دارد که همین امر به تسهیل وام‌داری فرهنگی کمک زیادی می‌کند.

به‌وسیله روابط تجاری با ملت‌های همجوار افق دید مردم مکه گسترش یافت. آنان از بنطیان و حیریان خط و نوشتن را آموختند و به‌مدد حبشیان با برخی از داروها آشنا شدند و از روم و ایران بسیاری از مظاهر زندگی اجتماعی و فرهنگی را فراگرفتند (همان، ص ۲۶۶).

عبدالله بن جدعان، آشپز از فارس و عراق آورده بود (حسین، ۲۰۰۴، ص ۱۲۹). یا کسانی که وضع

مالی بهتری داشتند، از پارچه‌ها یا احجار کریمه که از مناطق دیگر می‌رسید، استفاده می‌کردند. زنان مدینه از کفش‌هایی با رنگ زرد و قرمز استفاده می‌کردند. این کفش‌ها چون از زینت آل فرعون بود، پس از اسلام با منع اصحاب پیامبر روبه‌رو شد (همان، ص ۱۳۵). مردمان مکه ظرف‌های گران‌قیمت و اسباب و اساس فاخر را از سرزمین‌های شام و فارس و عراق وارد می‌کردند (همان، ص ۱۳۰). در شهرها از برخی غذاهای عجمی استفاده می‌کردند. گفته شده آنها را اهل یثرب از برخی اهل فارس که در زمان قدیم مدتی در نزدشان ماندند یاد گرفته‌اند (همان، ص ۱۳۶). حتی نقل شده که مردم مدینه اعیاد نوروز و مهرگان را جشن می‌گرفته‌اند (علی، ۱۹۸۰، ج ۵، ص ۱۰۱).

ملوک حیره در عادات و رسوم از فارس متأثر بودند. آنان در خوردنی‌ها، مجالس شرب و انس و در طریقه شب‌نشینی‌هایشان از فارس تقلید می‌کردند (حسین، ۲۰۰۴، ص ۱۴۲). برخی بزرگان عرب ندیمانی از فارس و روم برای مجالس السمر خود برمی‌گزیدند (همان، ص ۱۴۰). ایرانیان یا رومیان گاه اسیران خود را که در جنگ‌های متقابل می‌گرفتند در شبه‌جزیره می‌فروختند و این بردگان غیرسیاه وارد خانه‌ها و زندگی اهل حجاز می‌شدند و از این‌رو ارتباطات با دو قومیت روم و فارس از این طریق نیز برقرار می‌شد. برخی نظامیان قبایل در حیره از فارسی‌ها آموزش می‌دیدند و جیش الغساسنه از رومیان آموزش می‌دید (همان، ص ۱۶۴).

شمشیر از مهم‌ترین سلاح‌های جنگی عرب‌ها بود. آنان شمشیر را در برخی مناطق شبه‌جزیره همچون یمن درست می‌کردند. غیر از یمن، شمشیر را از شام، فارس و هند می‌آوردند (همان، ص ۱۶۹-۱۷۰). عرب‌ها شمشیرهای خود را با طلا و نقره زینت می‌دادند. در آن زمان رومیان به پوشاندن شمشیر با آب طلا مشهور بودند (همان، ص ۱۶۹). چنین نقل شده که عرب‌ها به سبب آشنا نبودن با تراشکاری، خود بت نمی‌تراشیدند و بت‌ها را وارد می‌کردند. آنان چهار بت هبل، لات و منات و عزری را از سرزمین‌های بابلی آوردند (حوت، ۱۳۹۰، ص ۵۲).

حج و ارتباطات فرهنگی

حج یکی از مناسک دینی جمعی بود که همه قبایل در آن مشارکت داشتند و مورد اتفاق و عمل همگانی بود (علی، ۱۹۸۰، ج ۵، ص ۱۰۰-۱۰۱). حضور افراد متعلق به قبایل و مناطق گوناگون در مکان واحد و ارتباطاتی که به‌طور طبیعی بین آنها برقرار می‌شود، بسترساز توجه پیدا کردن به تفاوت‌های فرهنگی میان قبایل است. توجه به تفاوت‌ها، زمینه تأمل و ارزش‌دواری درباره آنها را فراهم می‌سازد. اگر دآوری ارزشی همراه با تأیید و نگاه مثبت باشد، احتمال اقتباس عناصر فرهنگی متعلق به

دیگر قبایل فراهم می‌آید. راهکار مشاهده تفاوت‌ها، ارزش داوری و اقتباس چون دو سویه می‌تواند رخ دهد، بنابراین حج می‌تواند عاملی برای تبادل فرهنگی میان قبایل به حساب آید.

آنچه گذشت مربوط به اصل مناسک و حضور افراد در کنار یکدیگر است. اما نکته درخور تأمل تر، وجود حواشی شاید مهم‌تر از متن در مراسم حج است و آن، تشکیل بازارهای متعدد پیش و پس از برگزاری مناسک است. در این بازارها هرچند مبادله کالا صورت می‌گرفت، در واقع بازاری مثل عکاظ، به یک جشنواره فرهنگی - تجاری مبدل می‌گشت. مردم در اصل برای حج می‌آمدند، اما در کنار آن و به اقتضای نیازهای اقتصادی شان بازار تشکیل می‌دادند و در بازارشان و به اقتضای نیازهای غیرتجاری شان، جشنواره فرهنگی به راه می‌انداختند و به تبادلات فرهنگی می‌پرداختند. این بازارها نقش مهمی در پویایی فرهنگی داشت. آشنایی بیشتر با دیگر فرهنگ‌های قبیله‌ای، به‌ویژه برای نسل‌های جدید که به تدریج به کاروان‌های حج می‌پیوستند، رخ می‌داد و نگاه و درکشان از دیگر قبایل شفاف‌تر می‌شد و با تغییرات احتمالی پدیدآمده، قراردادهای جدید بسته می‌شد و با طردهای قبیلگی، داستان‌ها و شعرهای جدید و مفاخرات و مانند اینها آشنا می‌شدند.

عرب جاهلی در مکه همه‌ساله بازارهایی بر پا می‌کرد. قبایل عرب در این بازارها جمع می‌شدند و مناقب و برتری‌های پدران خود را بازگو می‌کردند و به ذکر روزهای مهم خود می‌پرداختند و بر یکدیگر فخرفروشی می‌کردند و شعرهایی را که سروده بودند، برای همدیگر می‌خواندند (قزوینی، ۱۹۸۴، ص ۸۴-۸۵). آلوسی در این باره می‌گوید: عکاظ از بزرگ‌ترین مراسم و بازارهای عرب بود. در آنجا همه گرد هم می‌آمدند. با اینکه بزرگان قبایل صرفاً در بازار قبیله خود حاضر می‌شدند، همگان در بازار عکاظ حضور می‌یافتند. در آنجا صخره‌هایی وجود داشت که پیرامونش طواف می‌کردند. در عکاظ کالاهایشان را می‌فروختند و با یکدیگر به بحث و گفت‌وگو و محاجه می‌پرداختند و جلسات مفاخره و فخرفروشی بر یکدیگر بر پا می‌کردند. شاعران شعرهای جدید خود را می‌خواندند. خطیبان سخن‌وری می‌کردند. قصائد هفت‌گانه مشهور را در آنجا در معرض انظار قرار می‌دادند و قضاوت‌ها در آنجا صورت می‌گرفت... (آلوسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۷).

شاید بتوان از دو کلیدواژه مهم برای فهم روابط میان قبیلگی نام برد که یکی رقابت و دیگری تضاد است که دومی در واقع شکل کمال‌یافته اولی است. در جشنواره فرهنگی عکاظ تضاد به شکل فیزیکی کم‌تر رخ می‌داد. اما رقابت‌های کلامی و ادبی بسیار وجود داشت. این نوع رقابت، از یک‌سو می‌توانست تمایزات قبیلگی و هویتی را برجسته سازد و از سوی دیگر در میدان رقابت، زمینه مناسبی برای یادگیری فراهم می‌ساخت و در واقع عکاظ مرکزی بود مرکزی برای پویایی و تبادل فرهنگی.

نتیجه گیری

از جمله شیوه‌هایی که برای شناخت یک فرهنگ به کار می‌رود، توصیف عناصر آن است. برای توصیفی مناسب، می‌توان سراغ عناصر اصلی رفت و ذهن را از عناصر کم‌اهمیت و دارای نقش اندک، منصرف ساخت؛ اما راه بهتر برای شناخت یک فرهنگ، شناسایی منابع سازنده آن است. از این طریق می‌توان به سرچشمه‌هایی رسید که یک فرهنگ از آن منشأ می‌گیرد و از همین رو می‌توان به تبیین چرایی وجود برخی عناصر در یک فرهنگ و فقدان عناصری دیگر در آن فرهنگ دست زد. از سوی دیگر، چون منابع محدود و کلی و البته اساسی و سرنوشت‌سازند، با شناسایی آنها می‌توان جهت‌گیری‌های کلی آن فرهنگ را نیز مشخص کرد. ضمن آنکه شناخت منابع فرهنگی، به توصیف عناصر فرهنگی نیز که در واقع به مثابه خروجی‌های همان منابع است، کمک می‌کند. این تحقیق تلاشی در جهت به‌کارگیری این روش برای فهم فرهنگ بود. چهار منبع فرهنگ‌ساز شناسایی شده در منطقه حجاز پیش از بعثت، عبارت‌اند از طبیعت، ارتباطات میان‌فرهنگی، قبیله و دین که در این مقاله به دو منبع نخست پرداخته شد. طبیعت نخستین و شاید مهم‌ترین منبعی است که بیشترین تجارب عملی و ذهنی عرب حجاز حاصل ارتباط با آن است و در متن به برخی تأثیرات آن بر فرهنگ اشاره شد. همین طبیعت نقش مهمی در ساخت دومین منبع، یعنی ارتباطات میان‌فرهنگی داشته است. ارتباطات فرهنگی در میان عرب‌های حجاز با یکدیگر یا با دیگر عرب‌های شبه‌جزیره و حتی با دیگر قومیت‌های غیرعربی برقرار می‌شد و این امر باعث شکل‌بخشی به عناصر دیگری از فرهنگ منطقه حجاز گردید.

منابع

- ابن الكلبي، هشام بن محمد (۲۰۰۰)، *الاصنام*، تحقیق احد زکی باشا، ج چهارم، قاهره، دارالکتب المصریه.
- ابن هشام الحمیری (۱۹۶۳)، *السيرة النبویة*، تحقیق عبد الحمید محمد محیی الدین، قاهره، مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده.
- امین، احمد (۱۹۷۵)، *فجر الاسلام*، ج یازدهم، بیروت، دارالکتب العربی.
- آلوسی، سید محمود (بی تا)، *بلوغ الارب فی معرفه احوال العرب*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- البروسوی، محمد بن علی (۲۰۰۸)، *اوضح المسالك الى معرفه البلدان و الممالک*، ج دوم، بیروت، دارالغرب الاسلامی.
- عمر کحاله، رضا (۱۹۶۴)، *جغرافیه شبه جزیره العرب*، تعلیق احمدعلی، ج دوم، مکه، مکتبه النهضة الحدیثه.
- حتی، فلیپ خلیل (۱۳۶۶)، *تاریخ عرب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، آگاه و سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- الحسین، قسی (۲۰۰۴)، *موسوعة الحضارة العربیة: العصر الجاهلی*، بیروت، دار الهلال و دار البحار.
- حوت، محمود سلیم (۱۳۹۰)، *باورها و اسطوره های عرب پیش از اسلام*، ترجمه منیژه عبداللهی و حسین کیانی، تهران، علم.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۶)، *تعریفها و مفاهیم فرهنگ*، ج سوم، تهران، آگه.
- سالم، عبدالعزیز (۱۳۸۰)، *تاریخ عرب قبل از اسلام*، ترجمه باقر صدری نیا، تهران، علمی و فرهنگی.
- علی، جواد (۱۹۸۰)، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، ج سوم، بیروت، دارالعلم للملایین.
- قزوی، زکریا بن محمد بن محمود (۱۹۸۴)، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت، دار بیروت.
- میکل، آندره (۱۳۸۱)، *اسلام و تمدن اسلامی*، با همکاری هانری لوران، ج ۱، ترجمه حسن فروغی تهران، سمت.
- یاقوت حموی (۱۹۷۹)، *معجم البلدان*، بیروت، دار الصادر و دارالبیروت.